

خاتمیت، وبای عام دینی

یکی از مسایل مهمی که همیشه در میان پیروان ادیان گذشته مورد بحث و گفتگو و علت عدم پذیرش و قبول پیامبران در هنگام ظهور هر یک از آنان بوده است، موضوع خاتمیت است. بدین معنی که پیروان هر دینی خود را آخرین دین و پیامبر خویش را آخرین پیامبر و قوانینش را پسندیده ترین قوانین و سرانجام کتابش را آخرین کتاب و نزول وحی الهی می‌پندارند.

با آنکه باران بخشش پروردگار هیچگاه از ریزش باز نماند و نسیم عنایت کردگار هیچ هنگام از وزش باز نایستد و آفتاب رحمت آفریدگار هرگز از تابش باز نیفتد. ایزد مهربان بندگان خویش را بخود رها نکند و یزدان پاک از بیان پند و اندرز به آدمیان عهد و پیمان نشکند. زیرا این دور از داد و دهش آفریننده آفرینش است. از این رو راهنمایی او همیشگی و راهبریش سرمدی و لطف و عنایتش ابدی است.

حضرت بهاءالله میفرماید: "در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیه مظهر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظل تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند. اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیاء و اولیاء با قوت ربّاری و قدرت صمداری در میان ناس ظاهر گشته و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظر به بعضی کلمات که معاری آن را ادراک ننموده، این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهای تعقل نماید. زیرا فیضی اعظم از این فیض کلیه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد بود." (۱)

در قرآن می‌فرماید: "و لقد جائکم یوسف من قبل بالبینات. فما زلتم فی شکّ ممّا جاءکم به، حتی اذا هلك قلتم: لن بیعث الله من بعده رسولا. کذلک یضلّ الله من هو مسرف مرتاب." (۲) یعنی: و در گذشته یوسف با دلایل بسوی شما آمد و شما پیوسته از آنچه که برایتان آورده بود در شک بودید. هنگامیکه درگذشت، گفتید: خداوند پس از او پیامبری را برنخواهد انگیخت. خداوند کسری را که نادان و شکاک است اینچنین گمراه می‌نماید."

ابوالفضائل (۳) در کتاب فراند می‌گوید: "آیا یهود در زمان ظهور حضرت عیسی بهمین اجماع در رد آن حضرت متمسک نشدند؟ و آیا مجوس در ردّ سه شارع اعظم موسی و عیسی و رسول الله علیهم السلام بهمین اجماع متمسک نجستند؟ و آیا نصاری دین خود را آخرین ادیان و شریعت خود را آخرین ورق کتاب تشریح دانستند؟ ..."

بلی شک نیست که این وبای عام دینی (که دین ما هرگز تغییر نخواهد کرد و شریعت ما هرگز نسخ نخواهد شد) اهالی جمیع مذاهب را احاطه نموده و این سبب عمیق و کابوس ثقیل کافه امم و قبائل را فرو گرفته است. (۴)

حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرماید: "اساس ادیان الهیه یکی است و مقصد امم و مذاهب عالم مقصد واحد. زیرا جمیع معتقد به وحدانیت الهی هستند و واسطه‌ها را بین خلق و خالق لازم می‌دانند. نهایت اینست که اسرائیلیان آخر واسطه را حضرت موسی می‌گویند و مسیحیان حضرت عیسی و مسلمانان حضرت محمد رسول الله و فارسیان حضرت زردشت. ولی اختلافشان بر سر اسم است. اگر اسم را از میان برداریم جمیع می‌بینند که مقصدشان مقصد واحد بوده و هر شریعتی در عصر و زمان خود کامل و تجدد آئین یزدان و ظهور مظهر فیوضات رحمان در هر کوری لازم و واجب است. این است که اهل حقیقت و معنی بی‌به اسرار الهی بردند و از رموز کتاب واقف شدند و حق را مختار و فیوضات او را غیر محدود و ابواب رحمتش را غیر مسدود دانستند. به جمیع انبیاء مؤمن شدند و "لانفرق بین احد من رسله" (۵) گفتند. اما اهل صورت و مجاز به تقلید متمسک جستند و به اوهام افتادند. متشابهات آیات را وسیله انکار امر ربّ البینات نمودند." (۶)

طی‌داشتهای:

۱- مجموعه الواح حضرت بهاءالله، چاپ مصر ص ۳۴۱

۲- قرآن، سوره مؤمن (غافر)، آیه ۳۴

۳- ۱۸۴۴ - ۱۹۱۴ میلادی، فاضل و محقق و نویسنده و مبلغ بهایی

۴- کتاب فراند، چاپ مصر ص ۲۷۶، میرزا ابوالفضل گلپایگانی که به ابوالفضائل نیز نامیده شده است، کتاب فراند را در پاسخ ایرادات شیخ عبدالسلام، شیخ الاسلام تفلیس (ققاز) به کتاب ایقان، در سال ۱۳۱۵ هـ. ق. (۱۸۹۸ میلادی) در مصر برشته‌ء تحریر در آورد.

۵- قرآن، سوره بقره، آیه ۲۸۵، یعنی: " میان هیچیک از پیامبران او فرقی نمی‌گذاریم."

۶- پیام ملکوت - رسالهء وحدت اساس ادیان ص ۱۶۶

خاتمیت در آئین یهود

یهودیان آیات زیر از کتاب مقدس خویش را دلیل همیشگی بودن شریعت حضرت موسی و احکام او دانسته و نسخ آنرا ناممکن می‌پندارند: " پس بزهی اسرائیل سبت را نگاه بدارند نسل بعد نسل. سبت را بعهد ابدی مرعی دارند. این در میان من و بزهی اسرائیل آئینی ابدی است." (1)

نیز: " کارهای دستهای راستی و انصاف است و جمیع فرایض وی امین. آنها پایدار است تا ابد الآباد." (2)
همچنین: شریعت ترا دائماً نگاه خواهم داشت تا ابد الآباد." (3)

اکنون برای روشن شدن موضوع و بیان معنای آیات بالا به شرح زیر می‌پردازیم: ارمیای نبی در کتاب خود می‌گوید: " خداوند می‌گوید اینک من فرستاده تمام ی قیابیل شمال را با بنده خود نبوکد رصر (4) پادشاه بابل گرفته ایشان را بر این زمین و بر ساکنانش و بر همهء امتهای ی که به اطراف آن می‌باشند خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت و از میان ایشان آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس و صدای آسیا و روشنایی چراغ را نابود خواهم گردانید و تمام ی این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قومها هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود. و خداوند می‌گوید که بعد از انقضای هفتاد سال من بر پادشاه بابل و بر آن امت و بر زمین کلدانیان عقوبت گناه ایشان را خواهم رسانید و آنرا به خرابی ابدی مبدل خواهم ساخت." (5)

در سال ۵۸۷ پیش از میلاد بختنصر پادشاه بابل بیت المقدس را ویران و گروه بیشماری از یهودیان را اسیر و به بابل گسیل داد. و کورش بزرگ شاهنشاه ایران در سال ۵۳۹ ق. م. نیونید پادشاه بابل را شکست داد و بابل را تسخیر نمود و اسیران یهودی را آزاد ساخت و در سال ۵۳۶ ق. م. نخستین فرمان تعمیر و ساختمان بیت المقدس را صادر کرد. از آنچه گذشت روشن گردید که این " دهشت و خرابی ابدی" از هنگام حمله بختنصر در سال ۵۸۷ ق. م. تا شکست نیونید و نجات اسرائیلیان بدست کورش بزرگ در سال ۵۳۹ ق. م. و سرانجام جشن اتمام ساختمان معبد در اورشلیم در زمان داریوش اول بسال ۵۱۷ ق. م. بطول انجامیده است. پس این ابدیت زمانی محدود و نسبی بوده آنچنانکه خود ارمیای نبی نیز در گفتار خویش مدت آنرا هفتاد سال پیش بیری نموده است. همچنین اشعیا نبی در کتاب خود می‌گوید:

" من او (کورش بزرگ) را بعدالت برانگیختم و تمام ی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده اسیران مرا آزاد خواهد نمود... جمیع ایشان (مقصود دشمنان اسرائیل است) خجل و رسوا خواهند شد و آنانیکه بتها می‌سازند با هم به رسوایی خواهند رفت. اما اسرائیل به نجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابد الآباد خجل و رسوا نخواهند گردید." (6)

چنانکه می‌دانیم تیطوس فرزند امپراتور روم و سردار سپاه او در سال ۷۰ م. اورشلیم را ویران و هیکل مقدس یهود را سوزاند و قوم اسرائیل را آواره و پراکنده ساخت و گروه بیشماری از آنان را نیز سربازان روم ی اسیر نموده و به بندگی فروختند. از اینرو مدت این " نجات جاودانی" و " تا ابد الآباد خجل و رسوا نخواهند شد"، از هنگام آزادی اسرائیلیان بدست کورش بزرگ در سال ۵۳۹ ق. م. تا حمله تیطوس و خرابی بیت المقدس و پریشانی قوم یهود بسال ۷۰ م. بوده که بیش از ۶۰۹ سال بطول نیانجامیده است.

با شرح بالا معلوم شد که مقصود از " ابدی نگاهداشتن سبت" و " پایدار بودن فرایض تا ابد الآباد" و " نگاهداری شریعت تا ابد الآباد" این نیست که فیوضات الهی و بخششهای یزدانی برای همیشه از ریزش و فیضان باز مانده و

شریعتی جدید با قوانینی نوین از سوی خداوند به افراد انسانی داده نخواهد شد، بلکه منظور اینست که شریعت موسوی برای مدت زمانی طولانی دوام خواهد داشت. چنانکه در تورات نیز ظهور آئینی نوین و آمدن پیامبری جدید به خاندان اسرائیل وعده داده شده است آنجا که م‌ی‌فرماید: "خداوند م‌ی‌گوید اینک ایامی م‌ی‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه ای خواهم بست. نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم. زیرا که ایشان عهد مرا شکستند با آنکه خداوند م‌ی‌گوید من شوهر ایشان بودم. اما خداوند م‌ی‌گوید اینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آنرا بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود." (7)

نیز م‌ی‌فرماید: "یهوه خدایت نبیی را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید. او را بشنوی... و خداوند به من گفت: آنچه گفتند نیکو گفتند. نبیی را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه باو امر فرمایم به ایشان خواهد گفت و هر کسری که سخنان مرا که او با اسم من گوید نشنود من از او مطالبه خواهم کرد." (8)

اگر چنین پنداشته شود که مقصد از این نبی، یکی از انبیاي بری اسرائیل است، آشکار است که تا چه اندازه مرغ پندار خویش را در هوای خطا بیرواز آورده‌ایم. زیرا آنان در عالم رؤیا به حقایق و اسرار پی م‌ی‌پردده ولی حضرت موسوی که نبی آینده نیز م‌ی‌بایستی همانند او باشد، در عالم کشف و شهود از حقایق و امور الهی آگاهی م‌ی‌یافته است و این آیات از تورات نیز شاهدی صادق و گواهی قاطع برای راستی این گفتار است: "و او گفت: الان سخنان مرا بشنوید. اگر در میان شما نبیی باشد من که یهوه هستم خود را در رؤیا بر او ظاهر م‌ی‌کنم و در خواب باو سخن م‌ی‌گویم. اما بنده من موسوی چنین نیست. او در تمامی خانه من امین است. با وی روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن م‌ی‌گویم و شبیه خداوند را معاینه م‌ی‌بیند. پس چرا نترسیدید که بر بنده من موسوی شکایت آورده‌اید." (9)

از همه بالاتر حضرت موسوی بنیانگذار آئینی نوین و واضع احکامی جدید بود، در حالیکه انبیاي بری اسرائیل تنها مروّج و راهنمای آئین یهود و یهودیان بوده‌اند.

یادداشتها:

- ۱- تورات - سفر خروج - باب ۳۱ - آیه ۱۶ و ۱۷.
- ۲- مزامیر داود - باب ۱۱۱ - آیه ۷ و ۸.
- ۳- مزامیر داود - بلب ۱۱۹ - آیه ۴۴.
- ۴- نُبوکد زَصْر بزبان اِرمیای نبی و یا نُبوکد زَصْر بزبان اِشعیای نبی همان بَخْتَنَصْر یا بَخْتُ نَصْر دوم پادشاه بابل (۶۰۵ تا ۵۶۲ ق. م.) است که در سال ۵۸۷ ق. م. بیت المقدس (یا بیت المقدس) (اورشلیم) را فتح نمود و آنرا با آتش کشید و هیکل سلیمان را ویران ساخت و بسیاری از یهودیان را با سیری به بابل گسیل داد.
- ۵- اِرمیای نبی - باب ۲۵ - آیه ۹ تا ۱۳.
- ۶- اِشعیای نبی - باب ۴۵ - آیه ۱۳ تا ۱۷.
- ۷- اِرمیای نبی - باب ۳۱ - آیه ۳۱ تا ۳۳.
- ۸- تورات - سفر تثیبه - باب ۱۸ - آیه ۱۵ تا ۱۹.
- ۹- تورات - سفر اعداد - باب ۱۲ - آیه ۶ تا ۸.

خاتمیت در آئین مسیح

عیسویان آیات زیر از کتاب "عهد جدید" را برای اثبات ابدی بودن دیانت حضرت عیسی و نسخ نشدن احکام انجیل و نیامدن پیامبری جدید شاهد و گواهی م‌ی‌آورند: "آسمان و زمین زایل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد." (1)

نیز: "تعجب میکنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است بر م‌ی‌گردید بسوی انجیلی دیگر که انجیل دیگر نیست. لکن بعضی هستند که شما را مضطرب م‌ی‌سازند و می‌خواهند انجیل را تبدیل نمایند. بلکه هرگاه ما هم

یا فرشته ای از آسمان انجیلی غیر از آنکه ما بآن بشارت دادیم به شما رساند اناتیم باد (ملعون باد) چنانکه پیش گفتیم
الآن هم باز می‌گوییم اگر کسری انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید بیاورد اناتیم باد . " (2)

همچنین : " و اما شما آنچه از ابتدا شنیدید در شما ثابت بماند . زیرا اگر آنچه از اول شنیدید در شما ثابت بماند شما نیز در
پسر و در پدر ثابت خواهید ماند و این است آن وعده ای که او بما داده است یعنی حیات جاوداری . و این را به شما نوشتم
در باره آنانیکه شما را گمراه می‌کنند . و اما در شما آن مسح که از او یافته‌ای ثابت است و حاجت ندارید که کسری شما را
تعلیم دهد . بلکه چنانکه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم میدهد و حق است و دروغ نیست . پس بطوری که شما را
تعلیم داد در او ثابت می‌مانید . " (3)

اکنون برای روشن شدن مطلب و بیان مقصد چنین می‌گوئیم : همانطوری که " ابدی نگاه داشتن سبت " و
" پایدار بودن فرایض تا ابد الابد " و "نگاه داری شریعت تا ابد الابد" در تورات بنا بر اعتقاد مسیحیان ، فقط تا ظهور
عیسای بطول انجامیده و شریعت موسوی تنها برای زمان محدود و معینی بوده است، همینطور نیز " زایل نشدن کلام
پسر انسان " و " نپذیرفتن مرده‌ای جز انجیل عیسوی " و " ثابت ماندن تعالیم مسیح در میان مسیحیان " و " نیازمند نبودن
به تعالیم دیگران " ، اموری نسبی و اعتباری بوده و دلیلی برای نیامدن پیامبری جدید و مرده ای نوین و احکام و
دستورهای تازه و سرانجام آئینی جز آئین پیشین ، نبوده و نخواهد بود . از این گذشته اگر ما آیات پیشین آیه " آسمان و
زمین زایل خواهد شد ... " را بخوانیم ، در م ی‌یابیم که مقصود از زایل نشدن کلام پسر انسان زایل نشدن پیش گوییهایی
است که حضرت مسیح در باره آینده و دوباره آمدن خود از آسمان با شکوه و جلال بی‌پایان نموده است و هیچ ارتباطی با
احکام و دستورهای انجیل ندارد . و این بیان مسیح که م ی‌فرماید : " گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیاء را
باطل سازم ، نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم . زیرا هر آینه بشما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا
نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود . " (4)

نیز گواه راستی این گفتار است . زیرا اگر حضرت مسیح همزه و یا نقطه‌ای از تورات را زایل ننمود و حتی آنرا منوط به
نابود شدن زمین و آسمان گردانید پس چرا احکام " سبت " و " طلاق " و " انتقام " و مانده آنرا منسوخ کرد ؟ از این رو
همانطوری که زایل نشدن همزه و یا نقطه ای از تورات دلیل نیامدن پیامبری جدید با احکامی نوین نگردید همینطور هم
زایل نشدن کلام پسر انسان برهان عدم تجدید دین و آئین خواهد بود .

اما آیات پیشین و پسین آیه " آسمان و زمین زایل خواهد شد ... " چنین است که می‌فرماید : " و فوراً بعد از مصیبت آن ایام
آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را نهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوتها ی افلاک متزلزل گردد . آنگاه علامت
پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوائف زمین سینه زری کنند و پسرانسان را ببینند که بر ابرهای آسمان
با قوت و جلال عظیم می‌آید ... همچنین شما نیز چون این همه را ببینید بفهمید که نزدیک بلکه بر در است . هر آینه بشما
می‌گویم تا این همه واقع نشود ، این طایفه نخواهد گذشت . آسمان و زمین زایل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زایل
نخواهد شد . اما از آن روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس . " (5)

اینک اگر در آیات رساله پولس رسول دقیق شویم در م ی‌یابیم که پولس رسول پس از آنکه یک چند ی به مردم غلاطیه
انجیل مسیح را آموخت و در آن سامان بسر برد به دیاری دیگر رهسپار گردید . در آنجا شنید که شخصی اهل غلاطیه را
به امر دیگری خوانده و آنان نیز بدان سو گرانیده‌اند . از این رو نامه‌ای نگاشت و ایشانرا اندرز داد و از تمایلشان بسوی
دیگر خرده گرفت و گفت : " بدین زودی از آن کس (منظور شخص خودش) که شما را به فیض مسیح خوانده است بر
می‌گودید بسوی انجیلی دیگر ! "

بنابراین مقصود اینست که در دور مسیح جز کتاب انجیل کتاب دیگری ارزنده و غیر از احکام آن احکام دیگری شایسته
نبوده است . چنانکه در دور موسوی نیز چنین بوده است . درباره آیات رساله یوحنا ی رسول : اگر ما آیه دیگری پس از
آن آیات را بخوانیم آشکار می‌گردد که " ثابت ماندن تعالیم مسیح در میان مسیحیان " و نیازمند نبودن به تعالیم دیگران " ،
فقط تا ظهور آینده و ی خواهد بود . و این ظهور آینده او نیز ظهور پیامبری است که دارای صفات و کمالاتی روحانی
همانند وی می‌باشد زیرا از یک منبع ناشی می‌شود و از یک چشمه سرچشمه می‌گیرد . و آن اینست : " الآن ای فرزندان
در او ثابت بمانید تا چون ظاهر شود اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی خجل نشویم . " (6)

چېداشتها:

1. - انجيل مني - باب ۲۴ - آيه ۳۵ .
2. - رساله پولس به غلاطيان - باب ۱ - آيه ۶ تا ۹ .
3. - رساله اول يوحناي رسول - باب ۲ - آيه ۲۴ تا ۲۷ .
4. - انجيل مني - باب ۵ - آيه ۱۷ و ۱۸ .
5. - انجيل مني - باب ۲۴ - آيه ۲۹ تا ۳۷ .
6. - رساله اول يوحناي رسول - باب ۲ - آيه ۲۸ .

خاتمیت در آئین اسلام - قیامت

مسلمانان بر پایه آیاتی از قرآن و روایاتی چند از رسول اکرم آئین اسلام را آخرین آئین و پیامبر اسلام را آخرین پیامبر الهی بر می‌شمرند. و آن عبارت است از: " ما كان محمد ابا احدٍ من رجالكم و لكن رسول الله و خاتم النبيين . و كان الله بكلّ شيء عليما . " (1) - يعرّي : محمد پدر هیچیک از مردان شما نبوده بلکه فرستاده خدا و خاتم انبیا است و خداوند از همه چیز آگاه است . "

نیز: " يا علي ! انت مرّي بمنزلة هرون من موسي الا انه لانيّ بعدي . " (2) - يعرّي : اي علي تو و من مانند هارون (برادر موسی) و موسی هستیم ، جز اینکه پس از من نبی نخواهد بود .

همچنین: " لا كتاب بعد كتابي و لا شريعة بعد شريعتي الي يوم القيامة . " (3) - يعرّي: کتابی پس از کتاب من و آئینی بعد از آئین من تا روز رستاخیز نخواهد بود .

نیز: " اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً . " (4) - يعرّي: امروز دین را برایتان کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دینی برای شما برگزیدم . "

همچنین: " و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو في الاخرة من الخاسرين . " (5) - يعرّي: و کسی که جز اسلام دینی را خواهد، هرگز از وی پذیرفته نشود و در روز پسین از زیانکاران شمرده گردد. "

اکنون برای پاسخ به برداشت و استنتاجی که اهل اسلام از آیات و روایات بالا نموده و بر این پایه سلسله ادیان را پایان یافته و نزول وحی الهی را انقطاع پذیرفته می‌دانند، بشرح زیر می‌پردازیم :

ابوالفضائل در این باره می‌گوید: " عجب نیست اگر فقهای ملت اسلام نیز به کلمه مبارکه خاتم النبيين و حديث لا نبي بعدي که ابدأ دلالت بر عدم تجدید دیانت ندارد ممتحن گردند و به امم ماضیه ملحق شوند . و حال آنکه مقصود آن حضرت از این کلمه این بود که ترقوی امت اسلامی را مکشوف دارد و افضلیت ائمه هدی را از انبیای بزی اسرائیل معلوم و واضح فرماید . زیرا که بر مطلعین بر کتب مقدسه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیای بزی اسرائیل از قبیل اشعیا و یرمیا و دانیال و حزقیل و زکریا و امثالهم کلّ بتوسط رؤیا از امور آتیه اخبار می‌فرمودند و رؤیای صادقه خود را الهام تعبیر می‌نمودند . چندانکه لفظ نبی بر بیننده رؤیا در میان قوم دایر و مصطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضع کثیره مذکور و شایع گشت . پس چون فجر سعادت از افق بطحا طالع شد ... ظلمت لیل زایل شد و هنگام رؤیا انقضاء یافت و میعاد رؤیت و مشاهدت فرارسید . لذا بوجود اقدس خاتم الانبیاء باب نبوت یعیرّی نزول الهام به رؤیا مختوم و مسدود گشت و روح فؤاد در صدور ارباب سداد سمت احاطه و کلیت گرفت و حقایق روحانیّه که بر انبیای بزی اسرائیل به رؤیا افاضه میشد بر ائمه اسلام علیهم السلام به رؤیت و مشاهدت مبذول گشت و معرّی حدیث " لانیّ بعدي " و حدیث صحیح " علماء امّتی افضل من انبیاء بزی اسرائیل " واضح و مکشوف شد و بجای " کذا رایت فی الرؤیا " که در کلمات اولین مذکور بود " کأرّی أری و کأرّی أشاهد " در بیانات آخرین ثابت و مسطور گشت . " (6)

" رسول " و " نبی " بطور اخصّ و در عالم ظاهر و کثرت دارا یکی معرّی نیستند . زیرا رسول فرستاده خدا و دارنده آئین و کتاب است در حالیکه نبی برگزیده یزدان و ترویج دهنده آئین و تعالیم ایزد مهربان و گوینده رویدادها ی آینده بوسیله الهام خدا در عالم رؤیا است . از این رو است که در قرآن برخ ی از برگزیدگان خدا رسول و برخ ی دیگر نبی نامیده شده‌اند . و این نیز ناگفته نماند که هر رسولی می‌تواند نبی باشد ولیکن هر نبی دارا ی مقام رسالت نیست و آیات زیر از قرآن مجید گواه راستی این گفتار است: " فلما اعتزلهم و مايعبدون من دون الله وه بنا له اسحق و يعقوب و کلاً جعلنا نبیا ... و اذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصاً و کان رسولاً نبیا .. و وهبنا له من رحمتنا اخاه هرون نبیا . و اذکر فی الکتاب اسمعیل . انه کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیا ... و اذکر فی الکتاب ادریس ، انه کان صدیقاً نبیا . " (7) -

یعرعی: پس از آنکه از ایشان و آنچه پرستش می‌کردند غیر از یزدان، دوری گرفت (مقصود ابراهیم خلیل است) اسحاق و یعقوب را باو عنایت کردیم و آنان را از انبیا گردانیدیم... و یاد کن موسی را در کتاب، او پاک نهاد و رسول نبی بود... و از بخشش خویش برادرش هارون نبی را به وی دادیم. و یاد کن اسماعیل را در کتاب، او راست وعده دهنده و رسول نبی بود... و یاد کن ادریس را در کتاب. او نبی راستگویی بود."

همچنین: "و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبی الا اذا تمنی الوهی الشیطان فی امنیته. فینسخ الله ما یلوی الشیطان تمّ یحکم الله آیاته و الله علیم حکیم." (8) - یعرعی: و هیچ رسول و نبی پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر هنگام آرزویی کرد، شیطان در آرزوی القای شبهه نمود. خداوند نابود می‌سازد آنچه را شیطان القا می‌کند و پس از آن آیاتش را استوار می‌گرداند و اوست دانا و آگاه."

اما "رسول" و "نبی" بطور اعمّ و در عالم باطن و وحدت از یک معنی و مفهوم برخوردارند و از آنجائیکه خداوند به صریح آیه سوم از سوره حدید در قرآن مجید "هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن" است، فرستادگان او نیز به هر اسم و رسم مظاهر و مرایای صفات و کمالات و مصادیق اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت اویند. از اینرو هر یک از پیامبران از جمله پیامبر اسلام، در دور و زمان رسالت ویژه خود، اول رسولان و آخر رسولان و اول انبیا و آخر انبیا به شمار آمده است. بر این پایه است که حضرت بهاءالله نه تنها رسول اکرم را خاتم انبیا نامیده، بلکه آن حضرت را خاتم رسولان نیز بر شمرده است آنجا که می‌فرماید: "الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الّذی به انتهت الرّسالة و النّبوة..." (9)

بنا بر این کلمه "خاتم النبیین" نباید بهیچوجه سبب پیدایش این فکر و اندیشه گردد که هدایت و راهنمایی حضرت یزدان و تحوّل و تجدد ادیان با ظهور حضرت محمد پیامبر اسلام، به انجام گرانیده است.

اما در باره روایت "کتابی پس از کتاب من و..." : از این حدیث چنین بر می‌آید که حضرت محمد برای کتاب و شریعت خویش زمانی تعیین نموده که انجام آن روز رستاخیز است. اکنون باید بدانیم رستاخیز یا قیامت چیست و هنگام آن کی می‌باشد؟ قیامت در لغت بمعنای "الانبعاث من الموت" (برانگیخته شدن پس از مرگ) و روز قیامت بمعنای "یوم البعث من الارماس" (روز برانگیختن مردگان از گورها) آمده است (10)

حال باید دید که مقصود از این "مرگ" چیست و این "مردگان" کیانند و این "گورها" چه می‌باشد؟ و زندگی چیست و زندگان کیانند؟ در کتابهای آسمانی همه جا مقصود از "مرگ" مرگ روحانی و "زندگاری" زندگاری ایمانی است نه این مرگ جسمانی و زندگی ظاهری. در تورات می‌فرماید: "اما از درخت معرفت نیک و بد زهار نخور. زیرا روزی که از آن خوردی هرآینه خواهی مرد." (11)

همچنین: "پس فرایض و احکام مرا نگاه دارید که هر آدمی که آنها را بجا آورد در آنها زیست خواهد کرد. من یهوه هستم." (12)

نیز در کتاب حزقیال نبی آمده است: "هر کسری که گناه ورزد او خواهد مرد و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را بعمل آورد.. و به فرایض من سلوک نموده و احکام مرا نگاه داشته به راستی عمل نماید، خداوند یهوه می‌فرماید که آن شخص عادل است و البته زنده خواهد ماند.. پس توبه کنید و از همه تقصیرهای خود بازگشت نمائید تا گناه موجب هلاکت شما نشود.... زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من از مرگ آن کس که می‌میرد مسرور نمی‌باشم. پس بازگشت نموده زنده مانید." (13)

در انجیل آمده است: "و دیگری از شاگردانش بدو گفت: خداوند اولم را رخصت ده تا رفته پدر خود را دفن کنم. عیسی وی را گفت: مرا متابعت کن و بگذار که مردگان مردگان خود را دفن کنند." (14)

همچنین: "آمین آمین به شما می‌گویم، هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودان می‌دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است." (15)

نیز: " و چون م ی روید موعظه کرده گوئید که ملکوت آسمان نزدیک است ، بیماران را شفا دهید ابرصان را طاهر سازید مردگان را زنده کنید دیوها را بیرون نمائید، مفت یافته‌اید مفت بدهید . " (16)

همچنین: " لیکن شما ایمان نمی آورید ، زیرا از گوسفندان من نیستید . چنانکه به شما گفتم گوسفندان من آواز مرا می شنوند و من آنها را می شناسم و مرا متابعت می کنند و من به آنها حیات جاودانی می دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت . " (17)

نیز پولس رسول می گوید: " و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید زنده گردانید ... ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید . زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید . " (18)

همچنین یوحنا رسول می گوید: " ما می دانیم که از موت گذشته داخل حیات گشته ایم از اینکه برادران را محبت می نمایم. هر که برادر خود را محبت نمی نماید در موت ساکن است . " (19)

در قرآن می فرماید: " و ما یستوی الأعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الحرور و ما یستوی الأحياء و لا الأموات . ان الله یسمع من یشاء و ما أنت بمسمع من فی القبور . ان أنت الا نذیر . " (20) - یعری: و کور و بینا و تاریکی و روشنائی و سایه و گرمی با یکدیگر برابر نمی باشند و زندگان و مردگان نیز با هم یکسان نیستند . خداوند کسری را که بخواهد می شنواند و تو توانایی شنوایدن در گور خوابیدگان را دارا نیستی و تو بیم دهنده‌ای بیش نمی باشی . "

نیز: " او من کان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها ؟ کذلک زین للکافرین ماکانوا یعملون (21) . " (22) - یعری: " آیا کسری که مرده بود و او را زنده کردیم و نوری را که بدان در میان آدمیان راه می رفت فرا راهش قرار دادیم ، مانند کس می است که در تاریکیها (ی جهل و نادانی و گمراهی) بوده و به بیرون از آن دسترس نداشت است ؟ این چنین اعمال کافران ایشان را فریفته است . "

همچنین: " و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون . " (23) - یعری: " و گمان مبر کساری که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند ، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگار از مواهبش برخوردار . "

نیز: " و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون . " (24) - یعری: و مگوئید کساری که در راه خدا کشته می‌شوند از مردگان شمرده می‌گردند ، بلکه از زندگانند و شما آگاه نیستید . "

حضرت بهاء الله در این باره می فرماید: " همچنین هر کس از جام حب نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه، حیات باقیه ابدیه ایجاب یافته یافت و هر نفسی که قبول ننمود به موت دائمی مبتلا شد. و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است. و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند ... خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعث و ورود در جنت محبت الهیه می‌شود ... خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد ، زیرا که در حیات جسد مه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افنده منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمره ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از هی نیاید . " (25)

اکنون با شرح بالا معلوم شد که این " مرگ " مرگ روحانی و " زندگاری " زندگانی ایمانی و این " مردگان " مردگان روحانی و " زندگان " زندگان ایمانی و این " گورها " گورهای غفلت و نادانی و گمراهی و بی‌ایمانی است . از این رو هر هنگام که خداوند مهربان در صور هیکل پیامبران می زند و بدان روح ایمان در کالبد آدمیان می دمدم ، نفوس آماده و پذیرنده از آن روح جان‌ی تازه گرفته و حیاتی بی‌اندازه یافته و از گورها بی‌نادانی و گمراهی بپاخاسته و به جهان ایمان درآمده و در حلقه زندگان دل و جان قدم گذارند . این هنگام ، هنگام قیامت است و این زمان ، زمان رستاخیز بی آدم .

حضرت بهاءالله م ی فرماید : " حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کلّ در یک مقام واقف و حقّ نطق م ی فرماید بآنچه اراده م ی فرماید . هریک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنت مذکور . و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده اند ، گذشته و رسیده و یوم ظهور یوم رستخیز اکبر است . " (26)

همچنین حضرت مسیح میفرماید : " آمین آمین به شما م ی گویم که ساعتی م ی آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را م ی شنوند و هر که بشنود زنده گردد ... و از این تعجب نکنید . زیرا ساعتی م ی آید که در آن جمیع کسانی که در قبور میباشند آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد . هرکه اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد بجهت قیامت داوری . من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه شنیده ام داوری م ی کنم و داوری من عادل است . زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری را که مرا فرستاده است . " (27)

نیز در انجیل یوحنا آمده است : " پس مرتا به عیسی گفت : ای آقا اگر در اینجا م ی بودی برادر من نمی مرد ولیکن الآن نیز م ی دانم که هرچه از خدا طلب کنی خدا آنرا به تو خواهد داد . عیسی بدو گفت : برادر تو خواهد برخاست . مرتا به وی گفت : م ی دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست . عیسی بدو گفت : من قیامت و حیات هستم . هرکه به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هرکه زنده بود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مرد . آیا این را باور م ی کنی . " (28)

همچنین خداوند در کتاب قرآن فرارسیدن هنگام عذاب یعنی روز قیامت را به برانگیختن پیامبران خویش در هر زمان وابسته نموده و م ی فرماید : " ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا " (29) - یعنی: عذاب نداده ایم مگر آنکه پیامبری را برانگیخته باشیم . "

حضرت باب در این باره م ی فرماید : " مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت (30) است و مشاهده نمی شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد . بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد . و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الهی حین غروب آن یوم قیامت است . مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن ، قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد هرکس مؤمن به موسی بود بقول خود و هرکس مؤمن نبود جزا داد بقول خود . زیرا که ما شاهد الله در آن زمان ما شاهد الله فی الانجیل بود . و بعد از یوم بعثت رسول الله تا یوم عروج آن ، قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هر کس که مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هرکس که مؤمن به آن نبود . و از حین ظهور شجره بیان الهی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده . " (31)

مولوی (32) نیز این حقیقت را در قالب شعر آورده و م ی گوید :

"هین که اسرافیل وقتند اولیا مرده را زیشان حیات است و نما "

"جانهای مرده اندر گور تن برجهد ز آوازشان اندر کفن "

"گوید این آواز ز آواها جداست زنده کردن کار آواز خداست "

"ما بمردیم و بکلّی کاستیم بانگ حق آمد همه برخاستیم "

"مطلق آن آواز خود از شه بود گرچه از حلقوم عبد الله بود "

"گفت پیغمبر که نفحتلهی حق اندرین ایام م ی آرد سبق "

"گوش و هش دارید این اوقات را در ربانید این چنین نفحات را "

"نفحه آمد مر شما را دید و رفت هرکه را میخواست جان بخشید و رفت " ... (33)

از آنچه گذشت دانسته گشت که روز قیامت هنگام ظهور پیامبری جدید و پیدایش آنیبری نوین است و روایت " کتابی پس از کتاب من و آنیبری بعد از آنین من تا روز رستخیز خواهد بود " ، دلیلی برای تجدید نشدن ادیان الهی و نیامدن کیش اوران یزدانی و تازه نگردیدن کتابهای آسمانی بشمار نمی رود. در اینجا شایسته است آیات زیر از قرآن مجید را نیز برای اثبات مقال شاهد آوریم:

" و قالت اليهود : يد الله مغولة . غلت ابيهم و لعنوا بما قالوا . بل يداه ميسوطان ينفق كيف يشاء . " (34) - يعري : و يهوديان گفتند : دست خدا بسته است (يعري ديگر پس از موسري پيامبري نخواهد فرستاد . البته با دلایلي که از پيش گذشت) . بسته باد دستهايشان و لعنت باد بر آنان براي آنچه که گفته اند . بلکه دستهاي او گشاده است و م ي دهد آنچه را که م ي خواهد . "

همچنين : " يا بني آدم اما ياتينكم رسل منكم يقصون عليكم اياتي . فمن اتقى وأصلح فلاخوف عليهم ولاهم يحزنون . " (35) - يعري : " اي فرزندان آدم ، البته پيامبراني از ميان شما بسويتان خواهند آمد تا ايات مرا بر شما بخوانند پس آنانکه پرهيزكار و نيك كردارند بيم و اندوهي براي شما نمي باشد . "

در مقام پاسخ به استنتاجي که اهل اسلام از دو آيه : اليوم اكلت لكم دينكم ... " و " من يتبع غير الاسلام ديناً ... " م ي کنند و از اين رو آئين اسلام را كامل و آمدن آئين ديگر ي را لازم نمي دانند و آنرا تا روز پسين تنها دين برترين براي مردم روي زمين م ي پندارند ، از آنان پرسش م ي كنيم که آيا آئين مسيح آئيني كامل و جامع بوده است يا نه و آيا شريعت موسري شريعتي كامل و تمام بوده است يا نه ؟ اگر بگويند که آئين مسيح و شريعت موسري كامل و تمام بوده اند ، خواهيم پرسيد : پس چرا خداوند دانا ديانت اسلام را براي بندگان خويش برگزيده در حالیکه بدان نياز ي نبوده است ؟ اما اگر گویند : آن اديان كامل و جامع نبوده اند ، خواهيم گفت که اين امر از عدل و داد خداوند بدور است که پيامبر ي را برانگيزد و او آئيني را بنياد نهد که ناقص و غير كامل باشد . آيا اين امري خردمندانه است ؟ آيا مقصود از فرستادن پيامبران و بنياد نهادن شرايع و اديان چيست ؟ آيا خداوند جز راهنمايي انسانها هدف ديگري دارد ؟ مگر م ي توان با آئيني ناکامل و قوانيني ناقص قومي را راهنمايي و ملتي را هدايت کرد ؟ چاره اي نيست جز آنکه اذعان كنيم که اين امر غيرممکن و بيرون از دانش و بينش آفريننده آفرينش است .

در کتاب مقدس يهود آمده است : " شريعت خداوند كامل است و جان را بر م ي گرداند ... فرائض خداوند راست است و دل را شاد م ي سازد . " (36)

همچنين در کتاب عهد جديد (چنانکه از پيش گذشت) آمده است : " و اما در شما آن مسح که از او يافته ايد ثابت است و حاجت نداريد که کسري شما را تعليم دهد . بلکه چنانچه خود آن مسح شما را از همه چيز تعليم ميدهد و حق است و دروغ نيست . پس بطوري که شما را تعليم داد در او ثابت م ي مانيد . " (37)

قرآن مجيد به کمال و تماميت و رحمت و هدايت تورات مقدس چنين گواه ي و شهادت م ي دهد : " ثم آتينا موسري الكتاب تماماً علي الذي احسن وتفصيلاً لكل شيء و هدي ورحمة لعلهم بلقاء ربهم يؤمنون . " (38) - يعري : سپس به موسري کتابي داديم که براي نيكوکاران كامل و تمام و براي هر چيزي روشن گر و گويي و براي مردمان مايه هدايت و رحمت بود که شايد آنان به ديدار پروردگارشان ايمان آورند . "

همچنين در باره انجيل جليل م ي فرمايد : " و قفينا علي آثارهم بعيسري ابن مريم مصدقاً لما بين يديه من التوراة و آتيناها الانجيل فيه هدي و نور و مصدقاً لما بين يديه من التوراة و هدي و موعظة للمتقين . " (39) - يعري : " و پس از آنان (انبياي بري اسرائيل) عيسري پسر مريم را فرستاديم که تصديق کننده تورات بود و باو انجيل را داديم که راهنمايي ي و روشنايي و گواه راستي تورات و هدايت و نصيحت براي پرهيزکاران بود . "

اکنون بايد بگوئيم که كامل بودن آئين و تمام بودن شريعت امر ي مطلق نبوده و دليل هميشگي بودن آن بشمار نمي رود و در هر عهد و عصر دين حق همان ديني است که خداوند براي آن هنگام خواسته است . پس دين اسلام در زمان خود دين حق و آئين مسيح در دوره خويش آئين راستي و شريعت موسري در عهد خود شريعت كامل و جامع بوده است . از اين رو است که خداوند در قرآن م ي فرمايد : " لكل امة اجل ... " (40) - يعري : " براي هر امتي زماني است ... "

نيز : " لكل امة رسول ... " (41) - يعري : " براي هر امتي پيامبري است ... "

همچنین : " ... لكلّ اجل كتب ، يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده امّ الكتاب . " (42) - يعري : " ... براي هر زماني كتابي است . خدا آنچه را كه بخواهد نسخ و نابود مي گرداند و آنچه را كه بخواهد استوار م ي سازد و امّ الكتاب در نزد اوست . "

نيز : " ما ننسخ من آية أو ننسبها نأت بخير منها أو مثلها . ألم تعلم أنّ الله علي كلّ شيء قدير ؟ " (43) - يعري : " هنگاميكه آيه اي را منسوخ گردانيم و يا آنرا ترك نمايم بهتر از آن يا مانندش را م ي آوريم . آيا نمي داري كه خدا بر همه چيز توانا است ؟ "

اكنون از آنچه در اين بخش گذشت ، روشن گشت كه بفرموده حضرت بهاءالله : " لم يزل جود سلطان وجود بر همه ممكنات به ظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آن ي نيست كه فيض او منقطع شود و يا آنكه امطار رحمت از غمام عنايت او ممنوع گردد . " (44)

پيداشتها:

1. - قرآن - سوره احزاب - آيه ٤٠ .
2. - حديث نبوي .
3. - حديث نبوي .
4. - قرآن - سوره مائده - آيه ٣ .
5. - قرآن - سوره آل عمران - آيه ٨٥ .
6. - كتاب فرائد - چاپ مصر - ص ٣١١ .
7. - قرآن - سوره مريم - آيه ٤٩ تا ٥٦ .
8. - قرآن - سوره حج - آيه ٥٢ .
9. - مجموعه اشراقات - خط مشكين قلم - چاپ هند ص ٢٩٣ .
10. - المنجد .
11. - تورات - سفر پيدائش - باب ٢ - آيه ١٧ .
12. - تورات - سفر لاويان - باب ١٨ - آيه ٥ .
13. - حزقيال نبي - باب ١٨ - آيه ٤ تا پايان .
14. - انجيل مئتي - باب ٨ - آيه ٢١ و ٢٢ .
15. - انجيل يوحنا - باب ٥ - آيه ٢٣ .
16. - انجيل مئتي - باب ١٠ - آيه ٧ و ٨ .
17. - انجيل يوحنا - باب ١٠ - آيه ٢٦ تا ٢٨ .
18. - رساله پولس رسول به افسسيان - باب ٢ - آيه ١ و ٥ .
19. - رساله اول يوحناي رسول - باب ٣ - آيه ١٤ .
20. - قرآن - سوره فاطر - آيه ١٩ تا ٢٣ .
21. - در اين آيه اشاره به حمزه عموي پيغمبر است كه پيش از ايمان از مردگان و پس از آن از زندگان شمرده شد و از تاريخي گمراه ي رهايي يافت و به نور ايمان فايز گشت . اما عكس اين امر در باره ابوالحکم ملقب به ابوجهل صادق آمد كه تا پايان زندگاري در ظلمت جهل و بي ايماري باقي ماند .
22. - قرآن - سوره انعام - آيه ١٢٢ .
23. - قرآن - سوره آل عمران - آيه ١٦٩ .
24. - قرآن - سوره بقره - آيه ١٥٤ .
25. - كتاب ايقان - چاپ مصر ص ٨٦ و ٩٠ و ٩٢ .
26. - مجموعه الواح حضرت بهاءالله - خط زين المقرئين - چاپ هند ص ٢٥٣ .
27. - انجيل يوحنا - باب ٥ - آيه ٢٤ تا ٢٩ .
28. - انجيل يوحنا - باب ١١ - آيه ٢١ تا ٢٦ .
29. - قرآن - سوره اسراء (بري اسرائيل) - آيه ١٥ .
30. - ظهور پيامبر الهي .
31. - كتاب بيان - باب ٧ - از واحد ٢ .
32. - مولانا جلال الدين محمد بلخي مشهور به مولوي ، و مولانا و ملاي رومي عارف و شاعر قرن هفتم هجري .

33.	- مثنوي - دفتر اول - ابیات ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۴ و ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴.
34.	- قرآن - سوره مائده - آیه ۶۴.
35.	- قرآن - سوره اعراف - آیه ۳۵.
36.	- مزامیر داود - باب ۱۹ - آیه ۷ و ۸.
37.	- رساله اول یوحناي رسول - باب ۲ - آیه ۲۷ .
38.	- قرآن - سوره انعام - آیه ۱۵۴ .
39.	- قرآن - سوره مائده - آیه ۴۶ .
40.	- قرآن - سوره اعراف - آیه ۳۴ و سوره یونس - آیه ۴۹ .
41.	- قرآن - سوره یونس - آیه ۴۷ .
42.	- قرآن - سوره رعد - آیه ۳۸ و ۳۹ .
43.	- قرآن - سوره بقره - آیه ۱۰۶ .
44.	- کتاب ایقان - چاپ مصر ص ۱۱

معنای "خاتمیت" در آثار بهائی

یکی از مسائل مهم موجود در کتب الهی اسرار و رموز مندرج در آیات الهی است . خداوند همیشه به وسایلی مختلف خلق را امتحان می نماید و یکی از مهمترین مسائل امتحان عباد همین اسرار و رموز مندرج در آیات الهی است. بدین اسرار و رموز است که سعی از شقی و صادق از کاذب و کافر از مومن منفک گردد و تمیز داده شود. کسی می تواند پی به این اسرار و رموز الهی برد که قلبش صاف و عاری از اغراض نفسانی و منزله از حدودات بشری باشد . همچنانکه آنچه تا از زنگار غبار و آلودگی پاک و مطهر نشود محل اشراق خورشیدی جهان افروز نگردد. قلب انسان زین وقتی پی به اسرار و رموز الهی برد که واقف بر حقایق مندرجه در کتب سماوی گردد که از زنگار مشتعلیت نفس و هوی و اغراض شخصی باطله پاک و منزله گردد.

اما برای آنکه به سرّ و حقیقت " خاتم النبیین " مندرج در کتاب آسمانی قرآن پی بریم لازم می داریم مسائلی چند را عنوان نماییم.

اول آنکه بای دانست خداوند هیچگاه بندگانش را بدون مربی آسمانی رها نمی کند . زی ارحمت او بسط است و عنایتش وسیع. همچنانکه اگر باغی در ظل تربیت دهقاری ماهر نباشد اثمار خوشگوار و میوه آبدار پدید نیلورد ؛ ثمره وجود آدمی زین در ظل تربیت مربیان الهی به منصفه ظهور و بروز رسد. انسان اگر در ظل تربیت رحمان قرار نگیرد از حیوان پست تر شود. پس لازم و ضرور است که انسان بدون مربی آسمانی رها نشود و بدین لحاظ است که خداوند در هر دوری به

شرايط و مقتضيات زمان مظهر امري به عبارتي بپيغمبري مبعوث نمائي تا بشر را هدايت نمائي و به سر منزل مقصود رساند.

ثاني آنکه پيوان همه ادلين الهي متاسفانه دلايت خود را بر اساس برداشت هاي اشتباهي که از بعضري آلايت الهي مندرج در کتب مقدسه اشان مي نمودند آخري دلايت و بپيغمبر خود را ختم پيغمبران محسوب مي نمودند و بر آن باورند که اگر بپيغمبري هم ظهور نمائي بايي همان بپيغمبر خودشان باشد . چنانچه مسريچين هنوز منتظر رجوع حضرت مسريچند که از آسمان فرود آيي و هدايت قوم مسريچ را بعهده گييد . پيوان دلايت حضرت موسري بر اساس آنکه حضرت مسريچ يم سبت و طلاق را شکست او را قبول نکردند و مي گفتند اگر اين مسريچ همان مسريچ موعود در کتاب تورات است پس چرا علائم ظاهره هنگام ظهورش ظاهر نشده است و چون اين علائم در عالم ظاهر ، ظاهر نشده است پس اين مسريچ آن مسريچ ريست . لذا او را نپذي فتند و به انواع عذاب و بلا مبتلايش نمودند . پيوان دلايت حضرت مسريچ زني بر اساس آيي مبارکه انجيلي که م پيغمبايند آسمان وزمي ممکن است زائل شود اما کلام پسر انسان زائل نشود دلايت خود را آخري دلايت دانسته و هنوز پيوان آن منتظر ظهور مجدد حضرت مسريچ مي باشند .

متاسفانه ذکر کلمه خاتم النبيين در قران مجي زني پيوان اين دلايت را دچار اشتباهي همانند ادلين سلف نمود . و آنان زني دلايت خود را آخري دين و حضرت محمد (ص) را آخري بپيغمبر الهي مي دانند . بايي خاطر نشان نمود که تنها دلايتي که دلايت خود را آخري دين و بپيغمبر خود را آخري بپيغمبر و فرستاده الهي نمي داند دلايت مقدس بهائي است . چرا که معتقد است که استمرار فيض الهي لازمه بقاي حلايت حقيقي و معنوي ابنا بشر است و انسان بدون هدايت و راهنمايي مظاهرالهي تشخيص درست از نادرست ندهد .

ثالثا لازم مي داريم توضيحي در خصوص دو مقام مظاهر مقدسه الهي ذکر نماييم که در دلايت مقدس بهائي به تصريح و در قران مجي به تلويح بدان اشاره شده است . زيا فهم و درک اين دو مقام مظاهر الهي در درک مسئله خاتم النبيين بسريلو موثر است و به نظر حقيقي ضروري است که براي فهم خاتم النبيين و همه علوياني که در کتب مقدسه قبل زني آمده و پيوان آنها برداشتي نادرست از آن داشته اند و به ختميت دلايت خود معتقدند درکي عميقي و درست از اين دو مقام مظاهر الهي داشته باشيم .

مظاهر مقدسه الهي داراي دو مقامند ؛ مقام توحبي و مقام تحدي . در دلايت مقدس بهائي اين دو مقام تحت عنوان هاي ديگري مثل تفرقي و تفصيلي و فرق که همان مقام تحدي است و تفرقي و جمع که همان مقام توحبي است زني آمده است . مقام تحدي مقام حدودات بشري است . در اين مقام مظاهر الهي را هر کدام ه يکلي معني و امري مقرر و ظهوري معني و حدودي مخصوص است . چنانچه هر کدام به اسمي مرسوم و بوصفي موصوف و به امري بديع و شرعي جدي مامورند در اين مقام است که در قران مجي فضلنا بعضهم علي بعض فرموده اند . زيا هر يک به مقتضيات زمان و عصر خود و حدودات بشري برترند از مظاهر مقدسه قبل به اختلاف همين مقامات و مراتب است که بليات و کلمات مختلفه از آن مظاهر الهي ظاهر شود يکي خود را حضرت موسري نامي و ديگري حضرت مسريچ و آن ديگري حضرت محمد و ديگري حضرت بهاءالله در همين مقام است که حضرت محمد فرمودند اري عبدالله . و زني ما انا الا بشر مثلکم . اما مقام ديگر مقام توحبي است در اين مقام مظاهر مقدسه حقيقي واحدند . اطلاق الوهيت و ربوبيت و احديت صرفه و هويت بحته در اين مقام بر آن مظاهر مقدسه مي شود مثل شمس که داراي حقيقي واحد است اگر از برجهاي متفاوت طلوع نمائي . شمس ظاهر زني در هر فصل از محلي طلوع مي نمائي غي از محل قبل اما حقيقي واحد است . خورشدي تابستان همان خورشدي بهار است و خورشدي زمستان و پايي زني همان خورشدي بهار و تابستان . اما محل طلوع آنها متفاوت است . در خورشدي تبليبي ايجاد نشده است بلکه در محل طلوع تفاوت و اختلاف حاصل شده است . بايي ناظر به حقيقي خورشدي بود نه به محل طلوع . متاسفانه اکثري پيوان ادلين الهي توجه به محل طلوع مظاهر الهي نموده اند و از حقيقي خورشدي الهي دور مانده و از نور او مستزري نشدند . پس مقام توحبي مقام وحدت مظاهر مقدسه است . در اين مقام همه در صقع واحدند . موسري و عبيري و محمد و بهاءالله در کار ريست زيا حقيقيشان يکي است . زيا جمعي در اين مقام بر عرش ظهورالله ساکنند و بر کسري بطون الله واقف . عيري ظهورالله به ظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر . در اين مقام اگر کلمه اري اناالله از اين مظاهر الهي شريه شود ريبي در آن ريست زيا به ظهور و صفات و اسماء ايشان ظهورالله و اسم الله و صفت الله در ارض ظاهر شود . آلايت مبارکه ما رميت اذ رميت ولكن الله رمي و زني ان الذي يبايعونک انما يبايعون الله مثبت اين حقيقي مقدسه . در قران مجي از اين مقام تحت عنوان لا نفرق بين احد من رسله ياد شده است . در انجيلي مقدس زني

آنجا که حضرت مسیح فرمود من می‌روم و بعد می‌آیم منظورشان اشاره به حقیقت هم‌ین مقام توحیحی مظاهر الهی است. زیرا آنکه بعد از حضرت مسیح آمد یعنی حضرت محمد (ص) همان حقیقت حضرت مسیح بود و زین وقتی حضرت مسیح فرمود من می‌روم و می‌آیم دیگری تابگویی آنچه من نگفته‌ام و تمام نمایی آنچه را که گفته‌ام ناظر به مقام تحدیحی خود بود و اشاره به ظهور حضرت محمد می‌فرمود. پس مقام توحیحی مقام وحدت مظاهر مقدسه است مقام حقیقت واحده مظاهر الهی است.

واما مسئله ختمیت :

دلایلی اول:

همچنانکه عرض شد مظاهر مقدسه در مقام توحیحی در صقع واحدند. هیچ تفاوت و اختلاف در این حقیقت واحده موجود نیست. مقام توحیحی را اول و آخری متصور نیست. زیرا که کل مظاهر الهی بر امری واحد و یک می‌نماید. یعنی حقیقت ظاهر شده از پیلیمبر آخر، همان حقیقت ظاهر شده از پیلیمبر اول است. پس اگر مظهر امر آخری بگویی من همان مظهر امر اولم و زین مظهر امر اولی بگویی من همان مظهر امر آخرم، صحیح و درست است. مثل خورشیدی که اگر از اول لا اول الی آخر لا آخر طلوع نمایی همان شمس است که طالع می‌شود. حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اولی است، صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضا صحیح است. مظاهر مقدسه زین اولی و آخری نشان مثل اولی و آخری همان شمس است. زیرا که حقیقتشان یکی است. به عبارتی همچنانکه ذکر ختمیت بر کلی مظاهر مقدسه می‌توان اطلاق کرد. ذکر اولی و زین بر همه آنان صادق است. اولی و آخری مظاهر مقدسه را بانی از دریچه مقام توحیحی آنان نگریست. وقتی حضرت محمد فرمود اما النبیین فانا از دریچه مقام توحیحی خود نگریستند و زین وقتی فرمودند منم آدم و نوح و موسی و عیسی زین از دریچه هم‌ین مقام به خود نگریستند و زین وقتی ذکر ختمیت فرمودند زین از دریچه مقام توحیحی به خود نگریستند. همچنانکه صادق است که حضرت محمد خود را آدم اول نامیدند، صادق است که خود را آدم آخر زین بنامند. زیرا در مقام توحیحی، اول عین آخر است و آخر عین اول است. یعنی مظاهر مقدسه الهی در این مقام هم بدء النبیین و هم ختم النبیین. همچنانکه اسم اولی بر ایشان صادق است، اسم آخری زین صادق است. زیرا در مقام توحیحی در همان حیطی که بر سر بی‌بیت جالسند همان حیطی زین بر عرش ختمیت ساکن. در مقام توحیحی مظاهر الهی مظهر اولی و آخری و ظاهری و باطنی و بدی و ختمیت می‌باشند. به عبارتی در این مقام کل را بر یک بساط ساکن یعنی بر یک سری جالس. فرقی در میان نیست و غیبی در بین نه. پس اگر حضرت محمد (ص) را ختم النبیین نامید و به ظهور پیلیمبری بعد از ایشان معتقد نگردید چگونه او را بدء النبیین زین بنامید و اگر او را بدء النبیین بنامید پس چگونه او را ختم النبیین زین نامید. اگر او را آدم اول نامید چگونه ذکر موسی و عیسی بر او نهی. پس معلوم و واضح است که حضرت محمد (ص) و زین همه مظاهر الهی در مقام توحیحی هم بدء النبیین و هم ختم النبیین. حضرت مسیح زین وقتی فرمود من می‌روم و بعد می‌آیم از دریچه مقام توحیحی به خود نگریست. زیرا حقیقت کسری که بعد از او آمد یعنی حضرت محمد (ص) حقیقت همان حضرت مسیح بود.

حضرت بهاءالله زین وقتی در بشارت، حضرت محمد(ص) را ختم النبیین و المرسلین (الصلوه والسلام علی سرب العالم و مریی الامم الذی به انتهت الرساله و النبوه و علی آله و اصحابه دائما ابدًا سرمدًا) نامیدند از دریچه مقام توحیحی به ایشان نگریستند. و الا همچنانکه حضرت بهاءالله، حضرت محمد(ص) را ختم النبیین و المرسلین نامیده اند، ایشان را بدء النبیین زین نامیده اند. در کتاب مستطاب ایقان حضرت بهاءالله، حضرت محمد (ص) را هم بدء النبیین و هم ختم النبیین می‌نامند. البته حضرت بهاءالله همه مظاهر مقدسه الهی را دارای این مقام می‌دانند. وقتی حضرت بهاءالله فرمودند یک بار در آتشم افکندند و یک بار بر صلیم زدند و یک بار در صحرائی کربلا شربت شهادتم نوشاندند ناظر به هم‌ین مقام توحیحی خودشان بودند. پس معلوم و واضح شد که کلی مظاهر مقدسه الهی در مقام توحیحی هم بدء النبیین و هم ختم النبیین. لذا ذکر ختم النبیین از لسان مظهر حضرت محمد(ص) دلایلی بر ختمیت ایشان و به عبارتی عدم ارسال رسل بعد از ایشان از طرف خداوند نیست. زیرا در این صورت، رحمت او را وسیع ندانسته و عنایتش را رفیع نمی‌دانیم و فیضش را مسدود

پنداشته و فضلش را محدود انگاشته ای.

دلی دوم :

اما در کتاب معینی قرآن خداوند بعد از ذکر خاتم النبیین جمیع ناس را به لقای خود وعده فرمودند . چنانکه آیت ذیل ، کل دلالت بر وعده لقای الهی می نماید : **والذین کفروا بأیة الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمئتی و اولئک لهم عذاب الیم** . (سوره عنکبوت) و همچنین **الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیہ راجعون** (سوره البقره) و در مقام دیگر قال **الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئه قلئله غلبت فئح کئئله** (سوره البقره) و **رئین فمئن کان یئجو لقاء ربہ فلیعمل عملا صالحا** (آخر سوره کهف) و **رئین یئیر الامر یفصل الایة لعلکم بلقاء ربکم توقنون** (سوره الرعد)

اجازه بده یی مقصود از لقاء الهی را که خداوند در قرآن وعده فرمودند توضیحی عرض نمایم . می داریم که مقصود از این لقاء ، لقاء نفس خداوند و ذات او نیست . زیرا که او غیب مزج لا یرک است از آنه لا تدرکه الابصار و هو یرک الابصار . اگر به لقای ذات او قائل شویم دچار شرک شده ایم . زیرا ذات او را کسری نه ادراک می کند نه می شناسد نه می بیند . پس مقصود از لقاء الهی باین مفهوم دیگری باشد . حتی اگر قائل به آن باشیم که این لقاء در قیامت اتفاق خواهد افتاد .

باین دانست که مظاهر مقدسه الهی مظهر جمیع صفات و اسما الیمی اند . به ظهور آنان جمیع اسما و صفات و کمالات الیمی در عالم ظاهر می شود . به عبارتی مظاهر مقدسه الهی آیین تمام نمایی خداوندند . همچنانکه اگر آئینه ای را در مقابل خورشیدی جهان افروز قرار دهیم ؛ خورشیدی به تمام صفات و نور و رنگ و هیئت در آن ظاهر می شود مظاهر مقدسه الهی زین همانند آئینه جمیع صفات و کمالات و اسما الیمی را ظاهر و عین می نمایند . حال اگر خورشیدی داخل آئینه بگویی من همان شمس صحیح است زیرا که دارای جمیع صفات و خصوصیات آن خورشیدی است و اگر بگویی غیبی آنم آن هم صحیح است . مظاهر الهی زین وقتی ندای ربوبیت و الوهیت سر می دهند منظور آن هیکل مقدسه آنست که به جمیع صفات و کمالات و اسما الیمی ظاهر شده اند لذا ذکر ربوبیت و الوهیت آنان ذکر ربوبیت و الوهیت صفاتی است نه ذاتی و الا حتی مظاهر مقدسه الهی زین به ادراک ذات خداوند نائل نشوند و او را مشاهده نتوانند . خداوند منزهرتر و مقدستر از آنست که حتی به ادراک و شناخت و مشاهده مظاهر الیمی اش زین در آید . پس اگر بگوئیم این مظاهر مقدسه الهی در مقام صفاتی همان خداوندند صحیح است . همچنانکه خورشیدی منعکس در آئینه را میتوان گفت که به لحاظ صفاتی همان خورشیدی جهان افروز است . مقصود آنکه مظاهر الیمی را بدین لحاظ که کلیه صفات و کمالات الهی را ظاهر و عین می نمایند می توان مظهر اسما و صفات و کمالات الهی دانسته ، آنجا که خداوند در قرآن مجید اینا بشر را به لقا الهی وعده فرموده منظور و مقصود لقا مظهر امر اوست . زیرا که در عالم خلق مظاهر مقدسه آئینه تمام نمایی خداوند می باشند . پس لقا آنان لقاء خداوند است . من عرف نفسه فقد عرف ربه . من فاز بلفائز فقد فاز ببقا الله . یعنی از شناخت و عرفان مظاهر الیمی ، شناخت و عرفان الهی حاصل شود . و از لقاء او لقاء خداوند حاصل گردد . باین اذعان نمود که بهترین و صحیح ترین راه و روش عرفان خداوند همین عرفان مظاهر الیمی است . پس چون لقا خداوند ممتنع و محال است این لقا را باین مظهر امر او جستجو کرد . و آنچه در قرآن وعده لقا داده شده است ، لقا مظهر امر است و اگر به قیامت زین وعده داده شده است ، قیامت زین قیام مظهر امر است در اظهار مظهریتش . یعنی ظهور هر مظهر امری عبارت از قیامت آن مظهر امر است . اذا قام القائم قامت القیامت . در قیامت است که مردگان زنده شوند . شقی از سعی تمینی داده شود . حساب خلایق کشیده شود . حشر بپا گردد . نشر حاصل شود . صراط ممدود گردد و به عبور از آن کل مامور شوند . کوران بیجا گردند و کران شنوا شوند . در هنگام ظهور مظاهر الیمی ، کل این امور واقع گردد . به قیام آنان قیامت حاصل شود . مردگان زنده شوند . یعنی کسانی که به مظهر امر ایمان بپورند از زندگان محسوب شوند و کسری که مومن به مظهر امر او در زمان ظهور نشود از اموات محسوب . این موت و حیات ، موت و حیات ایمانی است نه موت و حیات جسمانی . در قیامت که قیام مظهر امر اوست ، موت و حیات ایمانی و روحانی واقع شود نه موت و حیات جسمانی . کسانی که به مظهر امر در قیام او مومن شوند محشر گردند در ظل رحمت الهی در آید ، از صراط بگذرند در جنت الهی داخل گردند که همان ایمان به او و فراهم نمودن رضای اوست . در قیام مظهر امر است که حساب خلایق کشیده شود . زیرا به یک کلمه مظهر امر ، آنکه قلبش به نور ایمان منور گردد دفتر اعمالش پاک و منزّه شود . به عبارتی حسابش تصفی گردد و مطهر و بی حساب شود و آماده دخول در ملکوت الهی گردد و آنکه مومن نشود به حسابش رسپیگی شود و از جنت الهی و دخول در ملکوت الهی

که ایهان به مظهر امر است محروم شود. چه جنبتی و چه ملکوتی اعظم تر و اکبرتر از ورود در جرگه مومنین و مقدسین مظهر امر خداوند.

هزاران سرباه در دوران حضرت محمد موجود بودند اما بلال از صراط گذشت، به حسابش رسیدگی شد، روسفیع در نزد مظهر امرش وارد جنت الهی و ملکوت خداوند شد. مرده بود، زنده شد. حلیت ابدی یافت. ملکوت سرمدی جست. از مقربین الهی شد. و نامش الهی الابد چون ستاره در آسمان امر الهی درخشین گرفت. پس همه این امور در قیامت واقع شود به قیام مظهر امر او. حال آنکه در نیم قیامت به لقاء او فائز شود و به او ایهان بیاورد به لقاء الله فائز شده است. حال اگر قائل به ختمیت مظهر امر او شوی و قائل به ظهور مظهر امری دیگر و به عبارتی پیغمبری دیگر از طرف خداوند نباشی، چگونه به لقاء او که عین لقاء الله است فائز گردی. مگر آنکه نعوذ بالله به نکار و عده لقای الهی در قرآن مچی قائل شوی. پس معلوم و محقق شد که نبی حضرت محمد را ختم پیغمبران دانست و دست خداوند را مغلول انگاشت و رحمت او را محدود پنداشت و فضلش را مسدود شمرد.

خاتمیت در سایه ادیان

پیروان هر یک از ادیان دینیت خود را آخرین دینیت و کتاب خود را آخرین کتاب می‌پندارند و پیروان دین بعد را مرتد، کتابشان را باطل و پیغمبرانشان را ساحر، شاعر، مجنون و غیبه می‌پندارند. (همانطور که در زمان پیامبر اکرم بر آن حضرت واقع شد.) و برای این کار به آیت کتب مذهبیشان پناه می‌برند.

یهود به آیه: پس بری اسرائیلی سبت را نگاه دارند نسل بعد نسل. سبت را به عهد ابدی مرعی دارند. این در میان من و بنی اسرائیلی آیتی ابدی است.¹

و یی آیه: شریعت ترا دلجاً نگاه خواهی داشت تا ابدالآباد²

پناهنده می‌شود.

مسیحیان به آیت: آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.³

و

و اما آنچه را شریعتی در شما ثابت بماند. زبی اگر آنچه از او شنیده ای در شما ثابت بماند شما ن یز در پسر و در پدر ثابت خواهی ماند و این است آن وعده که او به ما داده است، یعنی حلیت جاودانی.⁴

متمسک می‌شوند.

و مسلمانان از آیه: ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله به کل شریء علیها.⁵

کمک می‌کنند.

ولې همانطور که دینیه دینیت یهود ثابت نماند و دینیت مسیح جایش را به دینیت اسلام داد و دینیت اسلام هم ابدی و لن یتغی نماند. پس آلی خداوند کلام خود را نقض فرموده؟ لا والله.

تمام این آخرینها درست هستند اما تا مدت محدودی قابل اعتمادند. برای مثال در دوران مدرسه و زمان امتحانات مگفت یی فلان روز امتحانمان تمام میشود. اما آلی ما هرگز بعد از آن امتحان ندادیم؟ آلی سال بعد و سالهای بعد پشت مین امتحان قرار نگر فیم. البته که امتحانات تمام نشد. اما در برهه ای خاص از امتحان خبری نبود که آن آخر یی تا پایان برهه خودش اعتبار داشت.⁶

در حدیثی حضرت محمد مدت زمان این آخرین را معین میفرماید: لا کتاب بعد کتابی و لا شریعه بعد شریعتی الی یوم القیمه.⁷

یعنی خاتمیت کتاب و آیین و رسالت حضرت محمد تا زمان قیامت و روز رستاخ یی اعتبار دارد. و قیامت بر طبق آیات قرآن روز زنده شدن مردگان است.

اما این زنده شدن هرگز به معنای مردن و زنده شدن جسمانی نیست. چه که در تمام ادیان آسمانی مقصد از مرده افراد بی ایمان و زندگان افراد مومن هستند.⁸ پس قیامت به معنای زمانی است که مردگان روحانی زنده میشوند. و این اتفاقی است که در هر ظهور جدیدی رخ میدهد.

و یی خداوند در قرآن میفرماید: و من یتغ غیبی الاسلام دیناً فلن یقیل منه و هو فی الآخره من الخاسرین⁹

عامه مردم کلمه الاسلام را تعینی به شریعت و دینیت اسلام میکنند حال آنکه لغت الاسلام به معنای تسلیم و اطاعت محض است.¹⁰ حتی در صورتی که کلمه اسلام به صورت شریعت اسلام معنا شود باز هم با ترجمه الآخره روبرو هستیم که به معنای روز رستاخ یی است و قبلاً توضیح داده شده.

1. تورات، سفر خروج
2. مزامی داود
3. انجیل متی
4. رساله اول یحنا
5. سوره احزاب، آیه 40
6. در توضیح واژه آخرین به نمونه ای از آن در دینیت یهود اشاره میکنم:
اشعیننی در باب 45 کتاب خود میفرماید:
من او(کوروش کبیری) را به عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده، اسیران مرا آزاد خواهد نمود... جمیع ایشان(دشمنان قوم اسرائیلی) خجل و رسوا خواهند شد و تا ابدالاباد خجل و رسوا نخواهند گردید.
اما بر اساس اطلاعات تاریخی بپلوس فرزند و فرمانده سپاه امپراتور روم به سال 70 م یلادی اورشلیم را ویران و هیکل مقدس یهود را سوزاند و قوم اسرائیلی آواره شدند و گروهی رین به بندگی و اسارت رفتند.
پس منظور از نجات جاودانی و تا ابدالاباد فاصله زمانی بین آزادی آنان به دست کورش در سال 539 پیش از م یلاد تا حمله بپلوس در سال 70 م یلادی بوده و آنها چینی در حدود 610 سال بوده است.
7. بحار الانوار
8. برای اشراف بیشتر به موضوع زندگی و مرگ در کتب مقدسه آلی می را شاهد می آورم:
8.1 در رساله پولس به افسرین چینی آمده:

- و شما را که در خطای و گناهان مرده بود پی زنده گردانید... ما را زین که در خطای مرده بود پی با مسیح زنده گردانید. زین که به محض فیض نجات یافته ای.
- 8.2 و زین خداوند در سوره انعام آی 122 م پیرمائید:
او من کان م تیا فاحیناه و جعلنا له نورا یشری به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها؟ کنک زین الکافرین ما کانو یعلمون
9. سوره آل عمران، آی 85
10. المنجد الطلاب

بررسی مسأله ی خاتمیت از رویکرد جامعه شناختی

اعتراضاتی که بر آئین بهائیت وارد می شود دارای ویژگی ها و مختصات خاصی می باشد. از نقطه نظر جامعه شناسی، این اعتراضات به چند دسته تقسیم می شوند که هر کدام از این دسته ها انعکاس بیثباتی می باشد، که با مال اینان عزیمت را از تکامل و پیشرفت ممنوع می سازد و از ارتفاع این تمدن شکوهمند ممانعت می کند. دسته ی زایدی از این اتهامات چنین جز افتراء و دروغ نمی باشد و سرچشمه ی این اتهامات در دسته ی افتراء می باشد .

یکی از این دسته اعتراضات مبتنی بر اصل سنت پرستی می باشد که این عامل را مورد بررسی قرار می دهیم. از مهمترین اعتراضاتی که بر آئین بهائیت می شود و بواسطه ی آن دلالت بهائیت نفی می شود، این عقیده می باشد که :

"فیهن الهی قطع شده است و پس از ظهور حضرت رسول اکرم دیگر وحی الهی بر این دنیای به شکل یک پیامبر و آئین جدیدی ظاهر نخواهد شد و بنابراین هر تعلیم و حکم و قانونی که توسط حضرت رسول اکرم به وحی الهی تشریح گردیده، تا به ابد معتبر می باشند و جامعه ی انسانی من الجمله اینان بانی همواره بر اساس همان قانونها اداره بشود و هیچ گونه تخطی و تجاوزی از این قوانین و احکامی که 1400 سال پیش نازل شده و وضع شده امکان پذیر نمی باشد و کوچکترین تغییری در ساخت و بافت قانونی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ی اینان نباید انجام بشود چون آنچه که کامل و صحیح بود همه قبلا به وحی الهی نازل شده و آن آخرین تجلی وحی الهی می باشد و آن احکام برای ابد واجب می باشد و هرگونه نسخ و فسخ و تغییری در آن امکان پذیر نمی باشد و بنا براین دلالت بهائیت نمی تواند برحق باشد " .

از همین توصیف فوق متوجه می شویم که همین نفی آئین بهائیت و اعتراض بر دلالت بهائیت، مبتنی بر یک اندیشه ی سنت پرست می باشد. اندیشه ای که معتقد است فرهنگ بانی یک چنین ایستاد باشد و نه یک چنین پویا فرهنگی است که مبتنی بر یک اصل زمان مندی و تاریخیت نمی باشد؛ متوجه این مسئله نمی باشد که انسان و جامعه ی بشری چنین زنده و پوی می باشد و در طول تاریخ در تحول و تکامل می باشد و بنا براین آنچه که باقتضاء زمانی، شرایط اجتماعی، اقتصادی و تاریخی در یک زمان و یک مقطع از تحول و تکامل تاریخی مناسب و لازم و کامل می باشد، در یک مرحله ی دیگر از تحول و تکامل بشری، دیگر نامناسب خواهد بود. بنابراین وحی و علم و حکمت و رحمت و موهبت و عدالت الهی اقتضاء می کند که با تغییر شرایط اجتماعی و تاریخی آن وحی الهی زین تجدید شود و تشریح جدیدی انجام شود و مناسب با احوال زمان و مکان و شرایط نوین تکامل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بشریت، احکام جدیدی از طرف خداوند بر جامعه ی بشری ارائه شود.

بزرگترین مانعی که در راه تجدد و تکامل وجود دارد فرهنگ سنت پرست می باشد. فرهنگ سنت پرستی بدین معنی می باشد که افراد بگویند ما بانی دنیای همان کاری را انجام دهیم و ساخت اجتماعی و قانونی ما بانی همانی باشد که در گذشته بوده است. همانگونه که پدران و اخلاف ما رفتار کرده اند و پنداشته اند ما هم باین بینداری و عمل کنیم و بنابراین از هر گونه تغییری که در ساختار فرهنگی و اجتماعی بر حذر باشند و هر گونه تغییری را امری پلیدی و کفر و بدعت بدانند .

چنین اندیشه ای و تفکری، بزرگترین مانع برای تکامل و ترقی و پویایی فرهنگی و اجتماعی می باشد. جامعه شناس شهید ماکس وبر در مورد این مسئله که چه عواملی باعث عقلازیت شد، تحقیقاتی زایدی را انجام داد و این فرهنگ تجدد را در مقابل فرهنگ سنت گرایی و سنت پرستی و تحجر می انگارد.

مطلبی که ماکس وبر به آن توجه نمی کند این است که اگر سنت پرستی تنها یک عادت اجتماعی باشد، عوض کردن آن آسان است ولی موقعیکه سنت ها عادت اجتماعی نباشند بلکه از آن فراتر بروند و آن عادت ها و سنت ها تبدیل به اراده ی لم تغییر خدا شوند - در ذهن و فرهنگ مردم کنون، آنچه که در گذشته بوده، به عنوان تنها چنین صحیح و اخلاقی و ارادی

باشد و هر تغییری در مقابل آن امری کفر و شیطانی و خلاف اراده ی الهی و اصول تقدس و الهیت دیده شود -، در چنین تفکری است که سنت پرستی امری کاملاً قدرتمند و بزرگترین مانع اساسی برای تکامل و پیشرفت و نوگرایی فکری و فرهنگی، خلاقیت و ابتکار اجتماعی و ... می شود.

بدین ترتیب می بینیم که نفس ظهور حضرت باب و بهاءالله در ریه ی قرن 19، در نفی فرهنگی بود که نسبت به فرهنگ تجدد مغلوب شده بود. ظهور ایشان در جامعه ای بود که در ایستایی خودش قوطه می خورد و ریزش به ایستایی خود افتخار می نمود. در چنین شرایطی بود که حضرت باب و بهاءالله آمدند و بطن داشتند که این اراده ی الهی است که بای مناسب با زمان و مکان، فرهنگ و ... بشود و بای دستخوش تحول برآید شود و قوانین و احکام وضع شوند .

قوانین و احکامی که حضرت بهاءالله به بار آوردند، متناسب با روح زمان می باشد. چیزی منطبق است بر اصل برابری انسانها، برابری حقوق انسانها، تقدس همه ی انسانها، آزادی مذهب و عقیده و سخن، اصل دموکراسی سرپلری و اصولاً فرهنگ معاشرت و الفت و محبت ، صلح، وداد، بیستن قلب ها به یکدیگر و نفی خشونت. این فرهنگی است که به اراده الهی به عنوان وحی الهی برای بشریت به ارمغان آمد

همانطور که مطرح شد، اعتراض برپلر متداولی که نسبت به آنچه بهائیت شده است این است که آنچه بهائیت نمی تواند درست باشد و بای مورد نفی و نفرت قرار بگیرد؛ به این دلیل که دیگر فیض و رحمت الهی ابوابش بسته شده و دیگر آنچه جدیدی توسط خداوند برای بشریت به ارمغان نخواهد آمد؛ در واقع این اندیشه، تبلور و انعکاس یک فرهنگ سنت گرایی می باشد، فرهنگی ایستا گرا، فرهنگی که عصاره و بزرگترین مانع تکامل و خلاقیت اجتماعی و اقتصادی می باشد و موجب نفرت و انزجار و ستی با هر گونه نوآوری فرهنگی می شود. فرهنگی که در آن هر گونه نوآوری معادل با یک بدیهه ی شرعی و پلری و شیطانی می شود .

واضح است که ظهور امر بهائیت و بطن این مسئله که اراده ی الهی پوی و مبتنی بر شرایط زمان و مکان و ریزش انسانها می باشد دست آوردی برپلر متعالی است. دلالت بهائیت بطن می دارد که بخاطر پوی بودن انسانها و ریزش ها ی آنها، اراده ی الهی ریزش که مبتنی بر تکامل و پیشرفت انسانها و جوامع بشری می باشد ، آن ریزش خود را در هر عهد و عصری طوری ظاهر می کند که تطابق و تناسب با ریزش های زمان و مکان دارد . به همین علت است که، ظهور حضرت بهاءالله و فرهنگشان، ظهور فرهنگ تاریخی است و اصل هوشیاری تاریخی را به بار می آورد. اصلی که پویایی فرهنگی را موجب می شود .

اصل تجدد در این برآید از حضرت باب در این آغاز می شود . اما تجددی که حضرت باب و بهاءالله به ارمغان می آورند با تجدد غربی متفاوت است. در تجدد غربی جنبه های مادی زندگی اجتماعی و فرهنگی مشمول تحول و تکامل می شوند اما آنها به نوع دیگری هم این اندیشه ی پالین فیض الهی را قائل شده اند به این ترتیب که بی مسریحیت را آخرین دین دانسته اند بی اینکه اصلاً دین را به کنار گذاشته اند و بنا بر این در مورد مسائل روحانی به یک اندیشه ی ایستا گرا رسیده اند ولی در مورد مسائلی که به دنیایی اجتماعی و قوانین و روابط اجتماعی و اقتصادی و .. مطرح می شود دستخوش تحول و تکامل شده اند .

اما از نظر آنچه بهائیت اصل هوشیاری تاریخی به این معنی می باشد که خود وحی و اراده و تشریح الهی ریزش امری تاریخی و پوی می باشد و بنا بر این مفهوم تجدد و تکاملی که در آنچه بهائیت می آید نه تنها منجر به پیشرفت و تکامل و ترقی در صحنه ی مادی زندگی انسانی می شود، بلکه همراه با پیشرفت و تکامل در صحنه ی معنوی و روحانی زندگی انسانها است .

بنابراین حضرت باب و حضرت بهاءالله تعارض مبین تجدد سنتی و تدین سنتی را از مبین بردند و در نتیجه فرهنگ جدیدی بوجود آوردند که در این فرهنگ، مدرییت مادی و معنوی، عقلانیت و خردگرایی مادی و معنوی با هم پیوند پیدا می کنند. این دیدگاه هم فراتر می باشد از سنت پرستی و تحجر فکر گذشته و هم فراتر می باشد از تجدد گرایی دین سنتی غربی که بالمال دستخوش یک بحران اخلاقی و روحانی می شود که خود آن ریزش تجدد مادی اش را دستخوش برپلری تحریف ها و انحراف ها می کند.

جامعه و دینیت و آئین بهائیی طلحه‌ی تکامل و ارتقاء فرهنگی است و فضای جدیدی از عطر، زندگی و حریت، تکامل و .. برای این‌ها و جهانین به ارمغان می‌آورد. اما آنان که می‌خواستند مانع ترقی و تکامل این‌ها شوند آمدند و بر اساس تعابیری غلط از قرآن کریم و اسلام مدعی شدند که دینیت اسلام خود را آخرین دین می‌پندارد. درحالی‌که اینها همه مبتنی می‌باشند بر تعابیری مسموم و نادرستی از قرآن کریم که اینان براساس همان فرهنگ سنت پرستی و سنت گرایی دست به چرین تعابیری زد.

دوستان عزیز مسلمان که معتقدند اسلام آخرین دین می‌باشد بای متوجه بشوند که دلّی که با آن دینیت بهائیی را نفی می‌کنند دقیقاً همان دلّی می‌باشد که مسیح‌پلین بخاطر آن حضرت رسول اکرم را نفی کردند و همان دلّی است که یهودین حضرت مسیح و حضرت محمد را نفی کردند. بای از خود بپرسید که آیا بای از تاریخ و قصه‌هایی که در قرآن کریم در مورد مخالفت اقوام مختلف با هر پیغمبر نویی که ظاهر شده و آن مخالفت‌ها به آزار و ایذاء و نفی پیغمبر جدی منجر شده، آیا بای از این قصه‌ها عبرت گرفت ی‌نه؟ اگر که روش و استدلالی که ما بر اساس آن به نفی دینیت جدی می‌پردازیم همان چیزی است که اسلام بر اساس آن توسط معتقدان به ادین قبل نفی می‌شد، این بدان معنی می‌باشد که روش ما غلط است و ما زنی همان کاری را انجام می‌دهیم که مخالفان حضرت محمد انجام دادند و اگر ما درست می‌گوییم و استدلالمان صحیح است بنابراین استدلال مسیح‌پلین مبتنی بر انجیل که "آسمان و زمین زائل می‌شود اما کلام پسر انسان هرگز زائل نخواهد شد" و حضرت محمد را رد کردند را زنی صحیح می‌داریم.

البته به جای این‌که به این مسائل فکر کنیم، بعضی به اشتباه تعابیری دیگری از قرآن ارائه می‌دهند و می‌گویند که قرآن کریم این مطلب را بیان می‌نماید که تورات و انجیل تحریف شده اند بدین معنی که لفظ تورات و انجیل عوض شده است و بعد کار خود را آسان نموده و می‌گویند که دیگر نیازی به جواب دادن به هیچ کدام از اعتراضات آنها نمی‌باشد و هر چه که مسیح‌پلین و یهودین بگویند چون مبتنی بر کتابهای تحریف شده ایشان می‌باشد غلط است.

در حالی‌که این خود مبتنی بر برداشت غلطی از قرآن می‌باشد. قرآن کریم در هیچ کجا به این مطلب نمی‌پردازد که آیات تورات و انجیل "لفضا" تحریف شده است. بلکه قرآن همواره تأکیدی می‌کند که معنا آیات تورات و انجیل توسط معتقدان او مورد سوء تحریف قرار می‌گیرد و این تحریف، همین اکنون زنی توسط پیروان همه‌ی ادین در ارتباط با ظهور جدی صورت می‌گیرد.

بنابراین ما بای متوجه باشیم که همان اعتراضاتی که بر اساس آن دینیت بهائیی نفی می‌شود؛ همان سنت گرایی است که در طول همه‌ی تاریخ ادین و هرگاه که پیغمبر جدی آمد مانعی شد برای تکامل و شناخت پیغمبر جدی و دفاعی بود از سنت پرستی و آناری که از تحکم سنت‌های عتیقه‌سود می‌برند. اصحاب زور و زر هستند که منافع خود را در سنت می‌پندارند و بنابراین با انقلاب و تحول فرهنگی که یک آئینی بدیع الهی به همراه خود می‌آورد مخالفت می‌کنند.

نکته‌ی جالب دیگر آن است که بسطی از اندیشمندان جدی مسلمان به این نتیجه رسیده‌اند که وقتی می‌گوییم اسلام آخرین دینیت است به این معنا می‌باشد که با ظهور اسلام بشریت به مرحله‌ی عقلانیت رسیده است و بنابراین دیگر نیازی به دینیت به شکل احکام بخصوص نمی‌باشد. از این به بعد بای کاری به آنچه که تشریح شده است توسط اسلام و قرآن نداشته باشیم بلکه بای به عقل خود رجوع کنیم و هرچه که عقل می‌گوید بای آن را پیروی کنیم بنابراین احکام نازل در قرآن اگر بر عقل انسان تطبیق کند، انسان آن را انجام می‌دهد و اگر تطبیق نکند بدین معنی می‌باشد که آن احکام فقط به دوران اولی‌ی اسلام ی‌زمان نزول اسلام تعلق داشته است و دیگر قابل اجرا نمی‌باشد.

این نکته‌ی بسطی جالبی است که الان در داخل فرهنگ اسلام مفهوم خاتمیت، به دو معنای متضاد گرفته می‌شود. یکی دسته‌معتقدند که اسلام آخرین دین است به این معنی که تمامی قواعد و قوانینی که در قرآن کریم نازل شده است بای تا به ابد اجرا شود و هرگونه تعدی و تجاوز از آن کفر و بدعت می‌باشد و بای سرکوب شود. گروه دیگری که متوجه‌اند که نیازی زمان و اقتضای زمان الان، با آنچه که 1400 سال پیش بوده است تفاوت دارد و بای الان اصولی که مبتنی بر حقوق بشر و اصل تساوی حقوق است مورد عمل قرار بگیرد در نتیجه از این مسئله نتیجه می‌گیرند که خاتمیت به این معنی می‌باشد که بشریت به این مرحله رسیده است که بشریت بای مبتنی بر عقل خودش تصمیم بگیرد.

نکته ي جالب اين است که اين دو تعبيي مختلف از خاتميته هر دو به اعتباري درست مي باشد و به اعتباري غلط. بشر حق ندارد که احکام ي که در قرآن کریم توسط خداوند وضع شده است را نسخ کند همانگونه که بشر حق ندارد احکام ي که در تورات وضع شده است توسط وحی الهي نسخ کند و خداوند است که میتواند احکام خودش را نسخ کند. اما اين مطلب هم درست است به اين اعتبار که اکنون ديگر احکام ي که در 1400 سال قبل نازل شده است و مبتري بر آن مرحله از تحول و تکامل تاريخي بوده است ديگر قابل اجرا در اين مرحله از تکامل و تاريخ زمي باشد. بنا بر اين اگر نکات مثبت اين دو نظريي ي مختلف را با هم جمع کریم تنها نتيجه اي که داريم آن است که ه چ دليمني نمي تواند آخرين دليمنت باشد. ه چ دليمني آخرين دين نبوده و نخواهد بود کما اينکه بهاين معتقدند که دليمنت بهايني براي مدت محدود ي از تحول و تکامل جامعه انطباق دارد و با وحی الهي تشریح جدي خواهد شد و اين پويي تا به ابد ادامه خواهد يافت .

اگر فکر کریم که سنت پرستي به اين معنا مي باشد که ه چ کدام از احکام ي که توسط وحی الهي نازل شده قابل تبيري نمي باشد در آن صورت معنايش آن است که ما باي معتقد شويم که تفاوت حقوقي م بين زن و مرد، اصل برده داري و مسايل شيعي به اين، باي اصول و قوانين باشند که تا به ابد در طول تاريخ انسان در تمام جوامع حکم فرما باشند. واضح است که چرني عاملي امکان پذي نمي باشد چون انسانها متوجه شده اند و به اين نتيجه رسيده اند که انسانها مساوي هستند ديگر نه برده داري را مي شود مورد تايي قرار داد نه نظام مردسالاري و تحکم مرد بر زن را. نه مفهوم نجاست گروههاي مختلف را مي شود مورد قبول قرار داد و نه زبان خشونت مذهبي را مي شود نسبت به کساري که به دليمنت يکسان معتقد رسيتمند قبول داشت و نه اصل ارتداد را که اگر تو دينت را عوض کردي باي کشته بشوي. اينها مسايل مي باشند که در دريبي جدي و بر اساس اصل حقوق بشر و تقدس انسان و اصل برابري حقوق انسانها ديگر قابل قبول نمي باشد .

اما اگر معنای ديگر مفهوم خاتميته را بپذيريم که توسط اقليتي از روشن فکران مطرح مي شود که "خاتميته به اين معنا مي باشد که انسان به مرحله اي رسيده که باي با عقل خودش تصميم بگيرد و ديگر اصول فقه اسلام ي مورد قبول رسيست مگر آنکه با عقل انطباق داشته باشد ."

در پاسخ به اين دوستان عزيزي باي اين مطلب را عرض کرد که اگر چرني است ديگر چه لزوم ي دارد که ما اسلام را مبناي يک جامعه قرار ده يم چرا دليمنت حضرت موسي حضرت آدم ي حضرت نوح ي حضرت مسيح اين کار را نکند؟

همه ي آن ادلين را مي شود و مي توان به اين شکل دي که آنها آخرين دين هستند به اين ترتيب که احکام آنها که با عقل انطباق داشته باشد قابل قبول است و گر نه باي بر اساس عقل آنها را نفي کرد. در حقيقت تمدن غربي هم ي کار را کرد و تمدن غربي از 500 سال قبل به مسيحيت نگاه کرد و گفت که اين مسيحيت آن احکامش که با عقل انطباق دارد مورد قبول است و آنهايي که انطباق ندارند رد مي شوند و بر اساس عقل و خرد جامعه را مي سازيم. ديگر چه ريزي به دليمني بعد از مسيحيت مي باشد؟

اصولا اگر خداوند بخواهد دليمني را بوجود بيلورد که آخرين دين باشد در مرحله ي عقل بشري و امثالهم در نتيجه آن اصول دليمنت هم باي منطبق باشد بر اصول کلي عقل يعني اصل تساوي حقوق همه ي انسانها. نه اينکه شکل قوانين ي که در آن مي باشد در برخي از موارد تعارض داشته باشد با اصول تساوي حقوق بشر که حالا انديشمنداري بپي شونند و بخواهند قوانين گذشته را مورد تبدي و ارزيابي قرار دهند که همه ي آنچه را که مورد اتفاق نظر فقه اسلام ي در 1400 سال بوده است را مورد انکار قرار بدهند و بر اساس عقل خودشان هر چه را که مي خواهند از وحی الهي نسخ کنند و بر اساس عقل خودشان يک مفهوم جدي بسازند. اگر چرني است که اصلا انسان چرا ريزي به دين دارد و چرا ريزي به وحی الهي دارد؟

در مقابل همه ي اينها فرهنگ بهايني مي باشد که اصل تکامل و تاريخ را تبدي به اصل اقتضاي اراده الهي مي کند که ياطيني بر آن رسيست و به هم ي علت، اصلي مي شود در مقابل هرگونه سنت پرستي و اصل هوشري تاريخي به مفهوم کامل و بالغ آن.